

Conflict Management between Saudi Arabia and the Islamic Republic of Iran (obstacles and solutions)

Ali Sobhanifar, PhD in Strategic Defense Sciences, Faculty of National Defense, National Defense University and Research Institute, Tehran, Iran

Abbas Alipour, PhD in Political Geography. Associate Professor, Imam Hossein University, Tehran, Iran

Received: 12/09/2021

Acceptance: 06/03/2022

Abstract

The relations between the Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia have become a complex and challenging issue due to the current developments, especially after 2011. On the one hand, internal security has become the most important concern of the two parties, especially Saudi Arabia, and on the other hand, regional developments have provided the ground for competition to increase the sphere of influence between the two countries, and more importantly, Saudi Arabia has a greater degree of adherence to international developments than the Islamic Republic of Iran, especially the United States. In general, the relations between the Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia can be defined in a historical fluctuation, a fluid state between “interaction”, “tolerance”, “confrontation” and “conflict”. Accordingly, it has been very rare for relations between the two countries to be in a state of prolonged interaction or conflict; the two countries of the Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia, despite many similarities, have not been able to reach an agreement on common and even

close definitions, thus leading to a threatening understanding of each other so that the two countries see a bright horizon in their relations hesitantly; Therefore, the research question is the lack of knowledge of solutions and obstacles in the management of the conflict between the Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia, it is what are the important components in the management of the conflict between the Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia? .The research method of this research is analytical and descriptive. This is a qualitative research in which the researcher collects data through various sources and uses interviews with experts and analyzes the issue and then creates a conceptual framework based on the five dimensions of Buzan security and points to patterns of friendship and enmity; Based on this conceptual framework, the differences between Iran and Saudi Arabia can be seen in all these aspects of classical security, economic, social, political and even environmental. Accordingly, Buzan's approach also points out that security has taken on different dimensions since the 1990s, and it can be said that the five dimensions of Buzan's security and Buzan's definition of security can indicate that the major differences between Iran and Saudi Arabia fall into these five dimensions. The researcher further examines the obstacles in the relations between the Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia, such as obstacles in the field of politics and security, obstacles in the field of geoeconomics, obstacles in the field of ideology, the position of trans-regional actors in the conflict between Iran and Saudi Arabia. Iran and Saudi Arabia, such as moving from an absolutist to a relativistic point of view, thematic prioritization of interests, avoidance of entering the red line, mutual understanding of the two actors of implicit division of regional sphere of influence and ensuring not to enter the sphere of influence of a

rival actor in a realistic sense, it refers to high politics and the use of formal principles and channels instead of informal principles. In a general summary, the researcher points out that currently “perceptions” and “misconceptions” by the political elites of the two countries are the most important variables in the stability of tensions between the two countries, and this is not something that can be discussed. Political and the promise of mutual trust can be resolved; Therefore, accurate identification of the red lines of each party and its observance or, at a minimum, the ability to bargain over it can help a lot to resolve reciprocal problems. Finally, it should be said that the establishment of diplomatic relations is the most important and only official channel that can convey the common intentions of the two countries without misunderstanding and mediation.

مدیریت منازعه عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران، موانع و راهکارها

مقاله پژوهشی

علی سبحانی فر، دکتری تخصصی علوم دفاعی راهبردی، دانشکده دفاع ملی، دانشگاه و پژوهشگاه علی دفاع ملی، تهران، ایران
عباس علی پور، دکتری جغرافیای سیاسی. دانشیار دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

صص: ۹۰-۱۱۳

چکیده

روابط ایران و عربستان با توجه به تحولات جاری به‌ویژه پس از سال ۲۰۱۱ به موضوعی پیچیده و چالش‌برانگیز تبدیل شده است. امنیت داخلی مهم‌ترین دغدغه دو بازیگر و به‌ویژه عربستان سعودی است. تحولات منطقه‌ای نیز زمینه رقابت برای افزایش حوزه نفوذ میان دو کشور را فراهم کرده است. دو کشور ایران و عربستان با وجود شباهت‌های فراوان تاکنون به تعریف‌های مشترک و حتی نزدیک به هم دست نیافته‌اند. و این موضوع به درک تهدیدآمیزی از دیگری منجر شده است تا دو کشور افق روشن در روابط خود را به دیده تردید بنگرند. این پیش‌زمینه ذهنی و روان‌شناختی از ایران و عربستان برای تبدیل وضعیت روابط دو کشور نیازمند کاتالیزوری بود که تحولات سال ۲۰۱۱ و به دنبال افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران بهانه‌های لازم را برای شروع دشمنی فراهم کرد. در این پژوهش به دنبال پاسخ این پرسش هستیم که مؤلفه‌های مهم در مدیریت منازعه ایران و عربستان سعودی کدامند؟ چگونه تنش در روابط دو کشور به سوی کاهش تنش در حالت حداقلی و بهبود روابط در حالت حداکثری پیش می‌رود؟ این پژوهش براساس رویکرد تحلیلی توصیفی و در چارچوب نظری مجموعه امنیتی منطقه‌ای و الگوهای دوستی و دشمنی به این موضوع می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: فهم مشترک امنیتی، تعامل، متغیرهای داخلی، تقسیم حوزه نفوذ منطقه‌ای

روابط ایران و عربستان یکی از پیچیده‌ترین پرونده‌های سیاست خارجی ایران به‌ویژه پس از سال ۲۰۱۱ است. این شرایط با روی کار آمدن سلمان بن عبدالعزیز و ورود گروه سیاسی جدید به این کشور پیچیده‌تر نیز شده است. انقلاب‌های عربی، نگرانی از سرایت انقلاب به عربستان سعودی و موضع ایران در قبال این انقلاب‌ها زاویه روابط دو کشور را افزایش داد. با بررسی تاریخ روابط ایران و عربستان سعودی در می‌بایم به‌ندرت روابط ایران و عربستان در سطح مناسبی بود است؛ زیرا در بهترین حالت «تسامح به اغماض» بوده است که در کوتاه‌مدت به پیوند سیاسی دو کشور به‌صورت روبنایی منجر شده بود. با وجود این، شکستن پوسته روابط ایران و عربستان در دوره‌های مختلف برای ظاهر شدن ماهیت تعارض‌های دو کشور گاهی از سوی هرکدام از دو کشور صورت گرفته است که در این میان شدت و ضعف پیوند با بازیگر هژمون و فرمانطقه‌ای اهمیت خاصی داشته است. به‌صورت کلی روابط ایران و عربستان در نوسان تاریخی، حالتی سیال میان «تعامل»، «تسامح»، «تقابل» و «تعارض و تخاصم» است. بر این اساس، به‌ندرت روابط دو کشور در حالت تعامل طولانی یا تخاصم طولانی بوده است؛ زیرا وجود تفاوت‌های فراوان، دو کشور را از حالت تعامل خارج و وجود منافع مشترک نیز دو کشور را از تعارض طولانی دور کرده است.

امروزه روابط از حالت «صلح سرد» و تسامح به‌سوی تعارض و تخاصم از سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰ در حرکت است و با روی کار آمدن بایدن و کاهش حمایت از عربستان سعودی، تمایل ریاض به بهبود روابط با ایران بیشتر شده است. این پرسش که «چگونه منازعه موجود مدیریت یا حل می‌شود؟» شاید مهم‌ترین پرسش در این حوزه باشد. سیاست عربستان سعودی بیشتر از جمهوری اسلامی ایران از تحولات بین‌المللی و به‌ویژه ریاست جمهوری ایالات متحده پیروی می‌کند. سه رئیس‌جمهور اخیر ایالات متحده، اوباما، ترامپ و بایدن سه سیاست متفاوت در مورد عربستان سعودی در پیش گرفته‌اند؛ اگرچه همواره عربستان را متحد راهبردی منطقه‌ای خود می‌دانستند. در پی این تغییرات، این درک از سوی هر دو کشور ایران و عربستان به وجود آمد، در منطقه‌ای که قدرت‌های منطقه‌ای روابط مناسبی با یکدیگر ندارند، نمی‌شود زیست کم‌چالشی داشت.

با توجه به آنچه گفتیم حل چالش دو کشور تا حدود زیادی هزینه‌های کاربست

سیاست آن‌ها را کاهش می‌داد. به‌ویژه این مسئله برای عربستان سعودی درست است که جنگ پرهزینه‌ای را با یمن آغاز کرده است. در ادامه ابتدا به چارچوب مفهومی مبتنی بر ابعاد پنج‌گانه امنیت بوزانی و الگوهای دوستی و دشمنی اشاره و سپس موانع روابط ایران و عربستان را بررسی می‌کنیم. سرانجام راهکارهای حل مسئله را بیان می‌کنیم.

چارچوب مفهومی: ابعاد پنج‌گانه امنیت بوزانی

ایران و عربستان سعودی در همه جنبه‌ها اختلاف دارند. در روابط امنیتی کلاسیک، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی زیست‌محیطی موانعی وجود دارد. رویکرد بوزان به این موضوع اشاره می‌کند که امنیت پس از دهه ۱۹۹۰ ابعاد مختلفی یافته است. شاید بتوان اختلافات ایران و عربستان سعودی را در ابعاد پنج‌گانه امنیت بوزانی و تعریفی جای دارد که بوزان از امنیت ارائه می‌دهد. شایان توجه اینکه روابط کشورهای منطقه همچنان بر اولویت امنیت به مفهوم کلاسیک و امنیت عینی است. مسائل زیست‌محیطی چندان اولویت کشورهای منطقه نیست. از دیدگاه مکتب کپنهاک، امنیت ابعاد متفاوتی دارد. آن‌ها را در این پنج بعد دسته‌بندی می‌کند: نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی اجتماعی و زیست‌محیطی. از دید بوزان ابعاد امنیت به‌طور کامل در عالم واقع تفکیک‌پذیر نیست و هر بعد از امنیت و تأمین آن به‌شکلی وابسته به ابعاد دیگر است. به همین دلیل در تأمین امنیت، یک کشور باید به امنیت کشورهای دیگر توجه کند.

۱. تهدید نظامی: از دید بوزان مرکز نگرانی‌های سنتی مربوط به تهدید نظامی است. تهدید نظامی ملموس‌ترین تهدید برای یک جامعه است (Rabiee, 1383: 140). چراکه مستقیم با موجودیت مادی یک سرزمین در ارتباط است. صرف‌نظر از اینکه این تهدید از سوی چه کشوری باشد حتی اگر کشور تهدیدکننده، کشوری ضعیف باشد، ولی ترس از ناامنی، همواره امنیت نظامی را مورد توجه قرار داده است. تدابیر نظامی نه تنها به‌صورت بنیادین بر کارکردهای حفاظتی دولت اثر دارد، بلکه منافع گوناگون اجتماعی و فردی را که پایدارتر از روبناهای دولت است تهدید می‌کند؛ زیرا استفاده از زور تحولات نامطلوب ناگهانی در سطح گسترده را سبب می‌شود. معمولاً تهدیدات نظامی در برنامه امنیت ملی بالاترین اولویت را دارند. تهدیدات نظامی شامل

توسل به زور هستند و نوع خاصی از تهدید را شامل می‌شوند - Bouzan, 1387: 141 (142). امنیت نظامی از دید بوزان به اثر متقابل دو سطحی توانایی‌های تهاجمی و تدافعی کشورها و برداشت‌های آن‌ها از نیت یکدیگر مربوط می‌شود.

۲. تهدید سیاسی: تهدید سیاسی عموماً به‌عنوان زمینه‌ساز دیگر تهدیدها یا مکمل آن‌ها نیز عمل می‌کند (Rabiee, 1383: 137). ایده دولت و به‌ویژه هویت ملی و ایدئولوژی سازمان‌دهنده و نهادهایی که نمود آن هستند، اهداف عادی تهدید سیاسی به شمار می‌روند. تهدید سیاسی ناشی از افکار و سنت‌هایی است که توجیه اصلی آنارشی بین‌المللی محسوب می‌شوند. ایدئولوژی‌های سازمان‌دهنده در قرن بیستم باهم در تعارض بوده‌اند. رقابت بین ایدئولوژی‌ها بسیار پیچیده است. این امر تعریف دقیق تهدید جدی سیاسی در سطحی که شایسته عنوان امنیت ملی باشد را با مشکل مواجه سازد. تهدید سیاسی ممکن است ساختاری باشد، یعنی بیش از آنکه از اهداف خاص بازیگری نسبت به بازیگر دیگر ناشی شود از ماهیت دولت نشأت می‌گیرد. تهدید سیاسی ساختاری زمانی رخ می‌دهد که اصول سازمان‌دهنده دو دولت در شرایطی با یکدیگر تعارض پیدا کند و هیچ‌کدام نتواند دیگری را نادیده بگیرد (Bouzan, 1378: 143-147). امنیت سیاسی درباره ثبات سازمانی دولت‌ها، نظام‌های حکومتی و ایدئولوژی‌هایی است که به آن‌ها مشروعیت می‌بخشد. از آنجایی که دولت موجودیتی سیاسی است، تهدید سیاسی ممکن است به اندازه تهدید نظامی مهم باشد.

۳. امنیت اقتصادی: امنیت اقتصادی با فروپاشی اتحاد شوروی و ظهور قدرت اقتصادی آمریکا در اداره جنگ سرد و رقابت پرهزینه تسلیحاتی نمود بیشتری یافت. به‌صورتی که پس از سال ۱۹۸۹ به مهم‌ترین بعد امنیتی تبدیل شد. امنیت اقتصادی، درباره دسترسی به منابع، سرمایه، پول و بازارهای لازم و ضروری برای حفظ سطوح پذیرفتنی رفاه و قدرت دولت است. همواره در فرهنگ امنیتی هر کشور، اقتصاد با امنیت پیوند تنگاتنگی دارد. در مورد اهمیت یافتن امنیت اقتصادی پس از جنگ سرد می‌توان به هانگ‌تینتون اشاره کرد که گفت در جهانی که احتمال منازعه نظامی بین کشورهای عمده وجود ندارد؛ قدرت اقتصادی به‌طور فزاینده‌ای در تعیین برتری اهمیت خواهد داشت (Sheihan, 2009: 88-96). در نظام اقتصادی بین الملل توجه به مزیت نسبی امری ضروری است، ولی خود تک‌محصولی شدن،

وابستگی و تهدید امنیت اقتصادی را به بار می آورد. بنابراین کشورها با وجود مزیت نسبی همواره میزانی از بی توجهی به آن را هم در سیاست‌های خود اعمال می‌کنند. امنیت اجتماعی از ابعاد پنجگانه است که به پایداری و دوام الگوهای سنتی زبان، فرهنگ و مذهب و عادات‌های ملی در شرایط قابل قبول، برای تکامل و تحول مربوط است. این بعد از امنیت در مقایسه با دیگر انواع امنیت، کمتر مورد توجه بوزان بوده است. وی امنیت اجتماعی را «پایداری و تداوم الگوهای سنتی زبان، فرهنگ و مذهب و هویت ملی و آداب و رسوم تحت شرایط لازم برای تحول بعد اجتماعی امنیت ناظر به رهیافتی از امنیت است که بر فرد استوار است (Sheihan, 2009: 107)». این بعد از امنیت رفته‌رفته اهمیتی بیش از انتظار بوزان یافت تا جایی که انگاره‌ها و سازه‌های هویتی به بخش جدایی‌ناپذیر تنش‌ها به‌ویژه با توسعه رسانه تبدیل شد. مهاجرت از جمله مفاهیمی است که در این دسته از امنیت جای دارد (Astor, 2009: 5). علاوه بر این مکتب کپنهاک در توجه خود به امنیت اجتماعی، به گروه‌های قومی و نژادی نیز توجه دارد و بنا به گفته ویور همان‌گونه که یک دولت برای بقای خود به امنیت نیاز دارد، یک ملت هم در زمینه قومی و هویتی به امنیت نیازمند است (Friis, 2000: 3). در نهایت امنیت زیست محیطی قرار دارد که این نوع امنیت مربوط به حفظ و نگهداری زیست‌بوم محلی و جهانی به‌عنوان نظام حمایتی ضروری و حیاتی است. برخی عقیده دارند امنیتی کردن محیط زیست و توجه به آن مهم‌ترین گام در جهت تأمین بقای نوع بشریت محسوب می‌شود. بوزان، ویور و دی وایلد استدلال می‌کنند که بحث امنیت زیست محیطی، ناظر به حفظ سطح موجود تمدن بشری است (Sheihan, 2009: 127-130). بنابراین آنچه که موجودیت و بقای نوع بشر را در معرض خطر قرار می‌دهد، قسمتی از فعالیت‌های امنیتی قرار می‌گیرد. از دید بوزان، ویور و دی وایلد امنیتی کردن مسائل زیست محیطی سبب می‌شود دستیابی به ابزارهای حل این مشکل دشوار شود (Graeger, 1996: 109)، بدین صورت که آن را از حوزه مسائل امنیتی خارج کرده و وارد حوزه سیاسی کنیم در این صورت اجازه مشارکت در حل آن بیشتر خواهد شد. با توجه به آنچه گفتیم در رابطه با موانع روابط ایران و عربستان و حل مسئله گفتنی است:

نخست، ابعاد سیاست علیا به تعبیر بوزانی یعنی ابعاد امنیت سخت و نظامی همچنان اهمیت فراوانی دارند. سپس ابعاد ایدئولوژیک در دسته اجتماعی و فرهنگی و

ابعاد اقتصادی قرار دارند که شکاف‌های موجود در روابط دو کشور را تعمیق می‌بخشند. این شکاف‌ها طیفی از اختلافات ژئوپلیتیک تا ایدئولوژیک را در بر می‌گیرد. دوم اینکه باید به این ابعاد مختلف امنیت، ارتباط با مراکز قدرت جهانی را هم افزود که شکاف‌دهنده روابط ایران و عربستان به‌ویژه پس از انقلاب بوده‌اند. در چنین شرایطی حرکت عربستان سعودی به سمت امنیت دسته جمعی برای بازدارندگی علیه ایران معنا یافت. در این مسیر تشکیل شورای همکاری خلیج فارس با هدف مهار جمهوری اسلامی ایران و عراق در آن دوره زمانی از یک سو و افزایش انسجام درونی کشورهای شبه جزیره عربی از سوی دیگر ریاض را ترغیب به این موضوع کرد. سوم اینکه شکاف ایدئولوژیک میان ایران و عربستان براساس رویکرد بوزانی در قالب امنیت اجتماعی و فرهنگی قرار می‌گیرد. در این مسیر اگرچه بوزان تأکید چندانی بر امنیت فرهنگی و به‌ویژه ایدئولوژیک ندارد؛ به نظر می‌رسد در رابطه با اختلاف ایران و عربستان سعودی این بعد اهمیت بیشتری می‌یابد. با وجود حساسیت این حوزه، در طول دهه‌های اخیر فضای سکولاریستی بر فضای ایدئولوژیک در عربستان سعودی حاکم شده است که این موضوع یک بعد از اختلافات ایران و عربستان سعودی را کم‌رنگ‌تر می‌کند. چهارم اینکه امنیت دسته جمعی و درک نامناسب از بازیگری در منطقه کشورهای منطقه را به سوی ایجاد شبکه‌های امنیتی پیش برده است. این شرایط تا حدودی فضای منطقه را به فضای یارگیری بازیگران قدرتمند منطقه‌ای تبدیل کرده است. ورود ترکیه و رژیم صهیونیستی نیز به تحولات منطقه‌ای، این قطب‌بندی‌ها را تشدید کرده است.

موانع موجود در روابط دوجانبه

دو کشور ایران و عربستان در مسیر روابط خود با موانع گسترده داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی روبه‌رو بوده‌اند. به قطع هیچ‌کدام از مؤلفه‌های سه‌گانه به‌تنهایی عامل تنش در روابط نیستند. به همین دلیل، هم‌پوشانی این شکاف‌ها منجر به عمیق شدن فضای تیره میان دو کشور شده است. در ادامه موانع موجود در روابط دو کشور در حوزه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را بررسی می‌کنیم.

موانع حوزه سیاست و امنیت

رخداد انقلاب اسلامی و تغییر در ساختار کلان قدرت و تفاوت ساختاری با بسیاری

از کشورهای منطقه از جمله عربستان سعودی، نگرانی ریاض از رخداد انقلاب‌های مردمی در منطقه را افزایش داد و به نخستین کانون بحران در روابط دو کشور تبدیل شد. این مسئله در ادامه با احساس نگرانی از صدور انقلاب نیز تشدید شد. چنین برداشت تهدیدآمیزی، عربستان را به‌سوی شکل‌گیری محور موسوم به «محور اعتدال» متشکل از رژیم‌های جمهوری و پادشاهی عرب خلیج‌فارس و مصر در مقابل «محور ممانعت» مشتمل بر کشورهای خواهان تغییر وضع موجود پیش برد (Aghaei, 2009: 11-12). از سوی ریاض و تهران این برداشت ایجاد و به‌صورت بلندمدت نیز تقویت شد. در نتیجه، این احساس تهدید حرکت به‌سوی تقویت پیمان نظامی با غرب تشدید شد. امنیت مجموعه جزیره العرب از جنوب عراق تا جنوبی‌ترین نقطه عربستان با چتر نظامی و دکترین امنیتی آمریکا محافظت می‌شود (Sari al-Qalam, 1379: 71). ایران همواره بر این نکته تأکید کرده است که امنیت منطقه را باید کشورهای آن تأمین کنند. این در حالی است که عربستان همواره به‌ویژه پس از ورود به جنگ یمن وابستگی نظامی خود را به ایالات متحده افزایش داده است که زمینه حضور بیشتر ایالات متحده را فراهم کرده است. برای نمونه، قرارداد ۲۰۱۷ عربستان با دولت ترامپ در خصوص فروش بالغ بر ۱۱۰ میلیارد دلار تسلیحات به عربستان. اظهار نظر سعود الفیصل در سال ۲۰۰۴ خود گویای محورهای مهم سیاست خارجی عربستان سعودی است. از دید او، یک شورای همکاری نیرومند و پرتحرک که اعضا در آن از نظر اقتصادی، سیاسی و نظامی ادغام شده‌اند، توجه به یمن به‌عنوان مهم‌ترین همسایه عربستان از نظر جایگاه ژئوپلیتیکی، تلاش برای ایجاد عراقی با ثبات و یکپارچه و سرانجام توجه به ایران به‌عنوان رقیبی سنتی، موضوعات مورد توجه هستند (Aghaei, 2009: 12-13).

از ابتدای تشکیل شورای همکاری نیز نوسان در روابط ایران و عربستان به امری نهادینه تبدیل شد تا جایی که این امر نگرانی‌های فراوانی را برانگیخت و به‌نوعی جنگ سرد بین ایران و شورای همکاری را تداوم بخشید (Zweiri & Ehteshami, 2007: 101). به این مسئله شکاف ساختاری ایران و عربستان در مورد حمایت ایالات متحده از ائتلاف‌های ضدایرانی را نیز باید افزود (Ottaway & others, 2008: 35). علاوه بر بعد امنیتی جهت‌گیری‌های سیاسی دو کشور نیز بر موانع موجود بر روابط دو کشور افزوده است. هر دو کشور بازیگر مقابل را به حمایت از تروریسم و بنیادگرایی متهم

کرده‌اند. تروریسم بنیادگرایانه و بنیادگرایی اسلامی به شکل تازه آن اصطلاحی است که «جان فاستر دالاس» وزیر امور خارجه آمریکا در پی شکست دولت‌های بریتانیا و فرانسه در بحران کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ به کار برد که گویای پیدایش گونه‌ای نگرانی در میان کشورهای غربی بود. سپس دامنه این مفهوم به کشورهای اسلامی سرایت کرد (Beverly, 2005: 30). جنگ خلیج فارس و حضور نیروهای غربی به رهبری آمریکا در خلیج فارس به بهانه سرکوب صدام حسین و ایجاد پایگاه‌های نظامی در کشورهای اسلامی و به ویژه در عربستان، بنیادگرایی اسلامی را وارد مرحله تازه‌ای کرد. چنین حمایت آشکار از سلفی‌گری زمانی آشکارتر و بحث‌برانگیزتر می‌شود که بدانیم دامنه فعالیت‌های عربستان به داخل ایران نیز کشیده است و این کشور از جریان‌های تندرو و مسلح موجود در بلوچستان پاکستان حمایت می‌کند. این جریان سلفی - وهابی که با موجودیتی به نام «جندالله» دست به اقدامات تروریستی در داخل خاک ایران زد، یکی از مجراهای تغذیه‌ای خود را از عربستان سعودی دریافت می‌کرد

(Mottaqi, 2014: 154-155). از سوی دیگر، عربستان سعودی نیز حساسیت ویژه‌ای بر استان شرقی و القطیف به عنوان منطقه‌ای شیعه‌نشین دارد. از دید مقامات عربستان سعودی جمهوری اسلامی می‌کوشد با حمایت از جنبش‌های شیعی شرق عربستان این کشور را ناامن کند. این اتهام‌زنی از سوی عربستان با افزایش جنبش‌های جهان عرب در سال ۲۰۱۱ و پس از آن به مهم‌ترین نقطه حساسیت عربستان تبدیل شد. به صورتی که در پی این اتهامات اعدام نمر باقر النمر در ۲ ژانویه ۲۰۱۶ را در این زمینه می‌توان ارزیابی کرد که به چرخش‌گاهی در تاریخ روابط دو کشور تبدیل و در پی آن سفارتخانه‌های دو کشور تعطیل و قطع روابط رسمی از سوی عادل الجبیر، وزیر خارجه ملک سلمان اعلام شد.

موانع حوزه ژئواکونومیک

اقتصاد به‌عنوان یکی از مهم‌ترین وجوه اشتراک ایران و عربستان سعودی تحت تأثیر اختلافات اعتقادی و سیاسی به صورت وجوه اختلاف خود را نمایان کرده است. به بیان دیگر، دامنه تنش و رقابت سیاسی ایران و عربستان به حوزه رقابت‌های نفتی و اقتصادی نیز کشیده شده است. به صورتی که هرگاه یکی از بازیگران بخواهند از نفت به‌عنوان اهرم فشاری برای دستیابی به خواسته‌های خود استفاده کند، بازیگر دیگر بر آن بوده

است تا با تعدیل قیمت میزان کمبودها را جبران کند. این ناهماهنگی در سیاست‌های نفتی نیز زمینه را برای بروز تنش در روابط دو کشور فراهم کرده است. ایران و عربستان سعودی هر دو از عمده‌ترین صادرکنندگان نفت و مواد پتروشیمی به منطقه و جهان هستند. مهم‌ترین مؤلفه ژئوپلیتیکی کشور عربستان، وجود ۲۵ درصد منابع نفت کل جهان در این کشور است؛ به‌گونه‌ای که عربستان می‌تواند روزانه ۱۲ میلیون بشکه، نفت تولید کند و بازار نفت جهان را در اختیار گیرد (Lustick, 2013). این قدرت تولید، در سطح منطقه‌ای و جهانی به این کشور امکان داده است که در قیمت‌گذاری نفت و به‌طور کلی تولید، توزیع و مصرف آن، نقش خاصی را ایفا کند. ذخایر نفت عربستان، حدود ۱۶۰ میلیارد بشکه تخمین زده شده است که شامل ۴،۱ ذخایر موجود دنیا و بیش از ۳،۱ درصد از کل ذخیره اوپک می‌شود. در مجموع، ذخایر نفت این کشور را ۲۵۰ میلیارد بشکه نیز برآورد کرده‌اند. تولیدات نفتی عربستان، سالانه در اواخر دهه ۱۹۸۰، به مقدار ۲ میلیارد بشکه نفت بود که بعد از حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ افزایش یافت. در سال ۱۹۹۹، عربستان سعودی سالانه ۱،۳ میلیارد بشکه نفت تولید کرد که بیشترین تولید نفت توسط یک کشور در جهان محسوب می‌شود. این آمار البته همواره میزان زیادی از نوسان را داشته است، زیرا عربستان همواره تلاش کرده است نقش تعدیل‌گر را در بازار نفت بازی کند.

تمایل عربستان به اقتصاد داخلی و تلاش برای حرکت به سوی اقتصاد پسانفتی به‌صورت عملی، کاهش وابستگی به نفت و تمرکز بر فعالیت‌های توریستی مهم‌ترین برنامه‌های عربستان در چشم‌انداز ۲۰۳۰ بوده است. در این زمینه، چرخش اقتصادی از نفت به توریسم در برنامه‌های مطرح شده از سوی محمد بن سلمان نیز دیده می‌شود. برای نمونه، ایجاد شهر تفریحی «القدیه» در جنوب غرب ریاض است که سنگ بنای آن از سال ۲۰۱۸ گذاشته شد. براساس پیش‌بینی‌ها در سال ۲۰۲۲ به پایان خواهد رسید. مساحت این شهر بالغ بر ۳۳۴ کیلومتر مربع است (Almezaini, 2020). با این برنامه عربستان می‌خواهد تولید قدرت را از درون آغاز کند؛ به این معنی که با افزایش قدرت اقتصادی خود در داخل زمینه را برای افزایش فعالیت‌های سیاسی و قدرت چانه‌زنی خود فراهم کند. اینکه تا چه میزان جذب توریسم با فضای فرهنگی و اعتقادی عربستان تناسب داشته باشد، موضوعی است که به‌عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های آینده عربستان مورد توجه است. به‌ویژه اینکه فضای عمومی حاکم بر عربستان نشان داده است که هنوز پذیرای چنین تحول بزرگی نبوده است.

موانع حوزه ایدئولوژیک

در کنار شکاف‌های اقتصادی و سیاسی، مذهب همواره یکی از مهم‌ترین پیشران‌های اختلاف‌زا میان ایران و عربستان سعودی نقش داشته است. پیش از انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ نیز، روابط پادشاهی عربستان و ایران بسیار مسئله‌دار بود. به‌صورتی که پیامدهای تاریخ بین وهابیان و شیعیان جای اندکی برای مصالحه باقی گذاشته بود (Burke, 2004: 26). در عربستان نیز اسلام وهابی در پیوند با عربیت دو بعد مذهبی و قومی را در یک چارچوب فرهنگی و در مقابل دیگر اقوام و مذاهب قرار می‌داد که به تعبیر حسنی هیکل غبار از رقابت ۱۴۰۰ ساله‌ای زدود که پیش از اسلام بین عرب و فارس وجود داشت (Aghaei, 2009: 11). ساختار سیاسی عربستان هنوز نتوانسته به سمت دولت-ملت حرکت کند که یکی از مهم‌ترین متغیرهای مانع بر سر این راه، ساختار قبیله‌ای است که وجه دیگر هویت‌بخش جامعه سعودی در کنار وهابیت مرکزگرا در این کشور پس از سال ۱۹۳۲ است. شکاف مذهبی ایران و عربستان سعودی با کناررفتن صدام حسین از قدرت در عراق وارد فاز جدیدی شد که در عمل فضای منطقه‌ای را نیز به‌سوی مخاصمات ایدئولوژیک سوق می‌داد. در عراق شیعیان که سال‌ها از ساخت قدرت دور بوده‌اند با تشکیل اولین دولت شیعی در جهان عرب نیازمند حمایت‌های تنها دولت دوست در سطح منطقه یعنی ایران بود که این مسئله حساسیت همسایه جنوبی عراق را برمی‌انگیخت (Hiro, 2008). با وجود این تقابل ایدئولوژیک دیگری که ریشه در جهان‌بینی‌های متفاوت دو کشور داشته است موضع‌گیری‌های دو طرف در قبال تحولات ۲۰۱۱ جهان عرب بوده است. به‌صورتی که جمهوری اسلامی ایران تلاش کرده است آن را به‌عنوان بیداری اسلامی تعبیر کند. در واقع مفهومی ایجابی و معطوف به رضایت از تحولات موجود است و در مقابل عربستان سعودی از این تحولات به‌عنوان ناامنی در جهان عرب یاد می‌کند که می‌توانست حاکمیت‌های محافظه‌کار را به چالشی بزرگ بکشانند. به همین دلیل عربستان سعودی نیز مقابله با این تحولات را مهم‌ترین راهکار برای حفاظت از بقای خود برآورد می‌کرد. با قرارگرفتن دولت سعودی در موضع ضعف در جریان این تحولات، ریاض احساس کرد آن‌طور که باید به اهداف خود در منطقه دست نیافته است. به همین دلیل، مرحله جدیدی را برای اتخاذ مواضع رادیکال‌تر در قبال ایران یا کشورهای هم‌سو با ایران آغاز کرده است. در سوریه نیز عربستان از میان همه مخالفان بشار

اسد، بر روی گروه تندرو و سلفی تمرکز کرد و حمایت‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری خود را بیشتر متوجه این گروه کرد. این در حالی است که سوریه تنها کشور عربی دوست و متحد ایران پس از انقلاب اسلامی بوده است به‌گونه‌ای که نه تنها از عراق در جنگ با ایران حمایت نکرد، بلکه به یاری جمهوری اسلامی شتافت. همچنین سوریه نقش مهمی برای ایران در ارتباط با جهان سنی داشته است. هر دو کشور علیه ایدئولوژی سلفی‌گری عربستان هستند و با اتحاد قوی در برابر عربستان، مصر، قطر و جهان عرب بوده‌اند. به همین دلیل، حضور شیعیان عراق در قدرت، اهمیت سوریه را برای ایران کاهش نداد (Ertugrul, 2012: 4).

از نگاه عربستان موفقیت شیعیان در بحرین موجب تسری به شرق این کشور و ایجاد چالش‌های امنیتی و اقتصادی برای آل سعود می‌شود. ضمن آنکه بحرین حلقه وصل عربستان از راه خلیج فارس به تنگه هرمز و آب‌های آزاد است. در نتیجه، نقش مهمی در حفظ توازن قوا در منطقه خلیج فارس دارد. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر وابستگی بحرین به ایالات متحده افزایش یافت و در مارس ۲۰۰۲ بوش، رئیس‌جمهور آمریکا بحرین را به‌عنوان یک متحد مهم غیر عضو ناتو معرفی کرد. یمن نیز کشوری است که همواره به‌عنوان خط قرمز عربستان مورد توجه بوده است. موقعیت راهبردی این کشور به لحاظ اشراف بر شاخ آفریقا و امکان کنترل تحرك‌های این منطقه و نیز سواحل شرقی آفریقا از راه مرزهای دریایی جنوب و غرب یمن و نیز جزیره سوکوئترا، به همراه اشراف این کشور بر تنگه باب‌المندب اهمیت مضاعفی به آن از نظر تأمین امنیت انرژی و ترانزیت کالا داده است. درصد زیادی از رفت‌وآمد کانال سوئز از باب‌المندب هم می‌گذرد. پس به همان میزان که کانال سوئز اهمیت دارد، باب‌المندب هم مهم است (Drissdell, 2007: 178).

اختلافات یمن و عربستان تاریخی است و ورود ایران به این مسئله برای عربستان تهدیدی علیه منافع حیاتی است. حمله ائتلاف به رهبری سعودی در مارس ۲۰۱۵ دومین جنگ میان دو کشور بود. به‌صورتی که در جنگ نخست در دهه ۱۹۳۰ رقابت و اختلاف بر سر مناطق مرزی و سرزمین‌های دو طرف بین دو پادشاهی، سرانجام منجر به لشکرکشی امام یحیی به عربستان شد. در نتیجه، یمن شکست خورد و با میانجیگری کشورهای عربی توافق‌نامه‌ای بین دو کشور امضا شد که کنترل سرزمین‌های مورد ادعای یمن و نیز سرزمین‌های دیگری در مناطق جازان، عسیر و نجران را به عربستان سپرد. پس از امضای توافق‌نامه

طایف در سال ۱۹۳۴، همهٔ تحولاتی که در روابط یمن و عربستان رخ داده است، متأثر از این توافق نامه و در جهت تقویت یا تضعیف آن بوده است (Sadeghi, 2010: 270).

جایگاه بازیگران فرامنطقه‌ای در منازعهٔ ایران و عربستان

یکی دیگر از محورهای اختلاف ایران و عربستان سعودی شیوهٔ تعامل با قدرت‌های فرامنطقه‌ای است. تا پیش از خروج بریتانیا از خلیج فارس، این قدرت از راه تحت‌الحمایه ساختن شیوخ عرب و مقابله با قدرت ایران در خلیج فارس، مانع عمده نزدیک شدن دو کرانهٔ عربی و فارسی آن به یکدیگر بود. با خروج بریتانیا از خلیج فارس، از آنجا که ایالات متحده منافع خود را در قالب دکترین نیکسون-کسینجر در پیوند با تعامل و همکاری ایران و عربستان در مسائل امنیت منطقه‌ای می‌دید؛ مقدمات همراهی و همکاری دو متحد خود در خلیج فارس را فراهم آورد. به دلیل این حمایت و پشتیبانی آمریکا، این اتحاد امنیتی غیررسمی تا اواخر دههٔ ۱۹۷۰ دوام آورد (Aghaei, 2009: 15).

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ایالات متحده محور اصلی راهبرد امنیتی خود در منطقه را بر پایهٔ اتحاد با عربستان سعودی در قالب شورای همکاری خلیج فارس تعریف کرد. در این زمینه به همراه عربستان و دیگر اعضای شورای همکاری، در جنگ هشت ساله از عراق حمایت کرد و پس از پایان عملیات طوفان صحرا و در چارچوب راهبرد «مه‌ار دوجانبه»، مانع نزدیکی ایران با کشورهای عرب حوزة خلیج فارس شد. پس از ۱۱ سپتامبر نیز با بزرگ جلوه‌دادن خطر ایران هسته‌ای و حتی غیرهسته‌ای برای کشورهای عرب و به راه‌انداختن مسابقهٔ تسلیحاتی با فروش تسلیحات به کشورهای عضو شورای همکاری، مانع نزدیکی و تعامل مثبت ایران با این کشورها شد. یکی از اهداف اولیهٔ فروش‌های تسلیحاتی آمریکا به کشورهای عرب کرانهٔ خلیج فارس، کمک به این کشورها برای تقویت امکانات دفاعی خود و در نتیجه ایجاد بازدارندگی علیه ایران و تجاوز آن در آینده است. بدین ترتیب، واشینگتن خود را متعهد به تأمین امنیت جمعی منطقه و تک‌تک کشورهای دوست کرد، زیرا حضور خود در منطقه را لازمهٔ گسترش و تداوم امنیت در آن می‌داند. همچنین برخلاف کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ایران منبع اصلی تهدید علیه امنیت منطقه را حضور نیروهای خارجی می‌داند. ایران در این مقوله، حضور خارجی‌ان را مشخصاً حضور راهبردی هر قدرت غیر منطقه‌ای

برآورد می‌کند (Ebrahimifar, 2002: 127). دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه از عوامل عمده تفاوت و گاه تضاد در جهت‌گیری عربستان و ایران در ارتباط با یکدیگر و نیز در ارتباط با قدرت‌های مداخله‌گر بوده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آمریکا یکی از متحدان ویژه و یکی از مناطق راهبردی نفوذی خود را از دست داد. از این‌رو، عربستان به‌عنوان جایگزینی جدی برای ایران خود را مطرح کرد. پس از این عربستان رفته‌رفته به یکی از متحدان راهبردی آمریکا در منطقه تبدیل شد. این اتحاد به‌گونه‌ای بود که سیاست‌های نفتی عربستان از سوی آمریکا تعیین شد و با آنکه این کشور از اعضای اوپک بود، به تنهایی و براساس خواست آمریکا اقدام به کاهش یا افزایش تولید نفت می‌کرد. این پیوستگی و هماهنگی با آمریکا در حالی است که رابطه ایران و آمریکا پس از انقلاب اسلامی به تیرگی گرایید (Mottaqi, 2014: 152).

عربستان و ایالات متحده آمریکا

هم‌اکنون نیز همچون گذشته نفت اصلی‌ترین عامل در روابط آمریکا و عربستان است. در سال ۲۰۰۰، عربستان روزانه ۵/۱ میلیون بشکه نفت به آمریکا صادر می‌کرد که حدود ۱۷ درصد کل واردات نفت آمریکا را تشکیل می‌داد، اما روابط اقتصادی بین دو کشور از حد نفت خام فراتر می‌رود. مهم‌ترین واقعیت در روابط اقتصادی آمریکا و عربستان آن است که وابستگی‌های اقتصادی همواره دوجانبه بوده است. عربستان از درآمدهای سرشار نفتی خود در دوران جنگ سرد به‌نفع سیاست خارجی آمریکا و علیه حرکت‌های کمونیستی در سراسر جهان حتی در دور افتاده‌ترین نقاط، سخاوتمندانه خرج می‌کرده است. تا ابتدای دهه ۱۹۸۰ عربستان از ابزارهای متعارفی برای خرید حمایت‌های سیاسی استفاده می‌کرد. در بسیاری از موارد سفارش‌های نظامی عربستان نه به دلیل نیازهای نظامی بلکه با هدف جلب حمایت سیاسی محافل ذی‌نفوذ آمریکا و مشخصاً پنتاگون و شرکت‌های سازنده اسلحه صورت می‌گرفت. پنتاگون حضور پراهمیتی در عربستان دارد و شرکت‌های نظامی آمریکایی شاخه‌های مختلف نیروهای مسلح عربستان را آموزش می‌دهند. شاید مهم‌ترین شرکت آمریکایی در عربستان شرکت وینل باشد که مرکزیت آن در ویرجینیا قرار دارد و تحت مالکیت گروه کارلایل است. وینل یک شرکت سرمایه‌گذاری است که رؤسا و مشاورین آن شامل جیمز بیکر وزیر خارجه پیشین، فرانک کارلوچی وزیر پیشین دفاع

و جورج بوش پدر تا زمان فروش شرکت TRW در سال ۱۹۹۷ می شده‌اند. شرکت وینل آموزش گارد ملی عربستان را بر عهده گرفت که وظیفه حفاظت از حکومت خاندان سعودی را در برابر توطئه‌های داخلی و نیز مسئولیت حفاظت از تأسیسات حیاتی عربستان همچون چاه‌های نفت را بر عهده دارد.

همکاری‌ها برای ثبات داخلی را همکاری‌ها برای ثبات بین‌المللی تکمیل می‌کرد. عربستان در دوران جنگ سرد بیشتر، عرضه نفت را افزایش می‌داد تا به کاهش توان اقتصادی شوروی که یک صادرکننده بزرگ نفت بود، کمک کرده باشد. تنظیم قیمت نفت از سوی عربستان در راستای منافع و اهداف سیاست خارجی آمریکا صورت می‌گرفت. رابرت ویتالیس استاد دانشگاه پنسیلوانیا می‌گوید، این تنظیم‌گری عربستان از آن روست که از یک سو اطمینان به دست آید قیمت نفت آن قدر پایین نرود که صنعت نفت تگ‌زاس ضرر کند و از دیگر سو آن قدر بالا نرود که دولت‌های صنعتی مصرف‌کننده نفت خسارت ببینند (Barzegar, 2003: 201-203).

با نگاهی به تاریخ روابط دو کشور از آغاز دهه ۱۹۹۰ به بعد می‌توان از چند نتیجه کلی سخن گفت: اول آنکه روندهای مختلف در مناسبات دوجانبه نشان می‌دهند که گفت‌وگوی ثروت با آمریکا در حال تبدیل گفت‌وگوی امنیت یا مبتنی بر امنیت است و دوم اینکه ساختار گسترده روابط دوطرف و ذهنیت نهادی شده، در مجموع ظرفیت زیادی برای تحمل نوسانات مختلف دارد و سبب مشکلات و مسائل زیاد نادیده گرفته می‌شود و مورد اغماض قرار می‌گیرد. با وجود این، نمی‌توان حدود و گستره خاصی را تعریف کرد. به علاوه این حدود و گستره از تحمل و اغماض در هر دوره با توجه به شرایط می‌تواند مضیق یا موسع تعبیر شود. نتیجه مهم دیگر اینکه به هیچ وجه نباید از روابط اقتصادی فقط نتیجه‌گیری‌های اقتصادی شود. اقتصادهای ملی ابزار دست دولت‌ها برای نتیجه‌گیری‌های سیاسی یا امنیتی هستند و این اصل عام در مورد عربستان مصداق بارزی دارد. نتیجه دیگر آنکه تحولات و مراحل در رابطه دوجانبه آمریکایی-عربستانی، فقط نتیجه معماری‌ها و محاسبات دوجانبه نبود، بلکه از حوادث و تحولات خاص و ناگزیر هم متأثر شده است. برای نمونه در حالی که از یک سو در دوران جنگ سرد عربستان عامدانه عرضه و تولید نفت را بالا نگاه داشته بود تا از تقویت اقتصادی شوروی سوسیالیست که آن نیز یک تولیدکننده عمده نفت بود، جلوگیری کند، اما

هم‌زمان و در همان دهه تحت تأثیر جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ عربستان از بابت صعود قیمت نفت منافع سرشاری را به‌دست آورد. بنابراین تاریخ روابط دو کشور شامل چرخشگاه‌های تحت محاسبه و قاعده و نیز چرخشگاه‌های بیرون از قاعده و محاسبه بوده است (Barzegar, 2003: 203-204).

علاوه بر وجوه اختلاف‌ها و شباهت‌ها در حوزه منطقه‌ای به‌ویژه با شروع تحولات سال ۲۰۱۱ شرایط برای دو کشور پیچیده‌تر شد. نپذیرفتن حوزه‌های نفوذ تاریخی دو کشور یکی از مهم‌ترین مشکلات منطقه‌ای دو بازیگر بوده است. به‌صورتی که هر دو کشور از خط قرمزهای منطقه‌ای بازیگر مقابل عبور کرده‌اند؛ زیرا بیشتر به‌دنبال این تصور حرکت کرده‌اند که قدرت فائقه منطقه‌ای باشند. در صورتی که به‌دلیل شرایط منطقه‌ای، داخلی و بین‌المللی هیچ‌کدام از دو کشور نمی‌توانند نیروی غالب باشند. از سوی دیگر درک نادرست دو بازیگر از مقدمات و محظورات خود موضع‌گیری‌های متفاوت منطقه‌ای را ایجاد کرده است. هر دو بازیگر باید بپذیرند که بازیگران منطقه‌ای با تصورات جهانی هستند. به این معنی که مقدمات و توانایی‌های این بازیگران منطقه‌ای است.

در کنار این وجوه اختلاف که به‌صورت جدی مطرح بوده و دو بازیگر را از هم دور کرده است، می‌توان اختلاف دو بازیگر بین‌المللی ایالات متحده و روسیه را با هم در روابط ایران و عربستان به‌عنوان یک متغیر پذیرفت به‌صورتی که سیاست‌های متعارض دو کشور ایران و ایالات متحده در قبال هم به‌نوعی بر روابط ایران و عربستان به‌عنوان بازیگر طرفدار حفظ وضع موجود تأثیر گذاشته است. به مرور زمان، شکاف‌های روابط ایران و عربستان گسترده و عمیق شده است که در مرحله اول اوج‌گیری این اختلاف‌ها را می‌توان سال ۲۰۱۱ دانست و در مرحله دوم روی کار آمدن ملک سلمان پس از ملک عبدالله و ورود افراد کم‌تجربه و جوان سیاسی به سیستم تصمیم‌گیری عربستان بر روند اختلاف‌ها افزود تا راه را برای بازگشت روابط به حالت عادی دشوار کند. در این شرایط منطقه‌ای بسیار بعید به‌نظر می‌رسد، اما تقلیل دشمنی‌ها و مدیریت منازعه، می‌تواند مؤثر باشد که در ادامه به راهکارهای مدیریت منازعه اشاره می‌کنیم.

راهکارهای حل منازعه

روابط ایران و عربستان بسیار پیچیده است. آنچه به‌صورت یک گزاره کلی به‌نظر می‌رسد این است که آیا دو کشور به‌دنبال روابط با ثبات هستند یا خیر؟ در این

مسیر با توجه به پاسخ این پرسش می‌توان راهکارهای مختلفی ارائه کرد. آنچه به هر دو کشور کمک می‌کند ایجاد رابطه پایدار مبتنی بر بازبودن کانال‌های دائمی گفت‌وگو است. در ادامه ابتدا طرح کلی از حل مسئله در نمودار ۱ ارائه شده است. سپس توضیحاتی درباره آن ارائه می‌شود.



راهکار ۱: حرکت از دیدگاه مطلق‌نگر به نسبی‌نگری: دو بازیگر ایران و عربستان سعودی باید به این مسئله توجه داشته باشند که بخواهند یا نخواهند هیچ‌کدام از بازیگران نمی‌توانند به‌تنهایی و بدون اتحاد و ائتلاف گسترده قدرت فائده منطقه‌ای باشند و این موازنه منطقه‌ای است که می‌تواند سودمند باشد (Aras and Kardaş, 2021: 400-402) بنابراین باید تلاش کنند تا به میزانی از اهداف خود در زمینه سیاست خارجی تمرکز کنند که توانایی آن را داشته باشند. این مسئله در کنار شرایط پیچیده منطقه‌ای و بین‌المللی نیز قرار گرفته است و کار را دشوار می‌کند. به‌صورت خلاصه اینکه هر دو بازیگر مجبور می‌شوند بپذیرند تنها بازیگر قدرتمند منطقه نیستند.

راهکار ۲: اولویت‌بندی موضوعی منافع است: تا حدود زیادی شرایط منطقه‌ای و فشار سیستمیک سبب شده است تا هر دو بازیگر با نوعی سردرگمی در اولویت‌های خود مواجه شوند؛ به این معنی که برای نمونه، عربستان سعودی به‌دنبال حرکت از اقتصاد مبتنی به نفت به عصر پسانفتی است که در چارچوب چشم‌انداز ۲۰۳۰ به آن توجه دارد. در این چشم‌انداز توریسم و فعالیت‌های توریستی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع درآمدی عربستان مورد توجه قرار می‌گیرد. در مقابل، ایران باید تعیین کند که اقتصاد مقدم بر سیاست است یا سیاست مقدم بر اقتصاد به این معنی که آیا یک بازیگر قدرتمند منطقه‌ای می‌تواند با اقتصادی تضعیف‌شده همچنان در منطقه نقش داشته باشد. به‌ویژه اینکه با پایان مناقشات عراق و سوریه بازیگر برتر بازیگرای است که بتواند در فرایند بازسازی نقش مؤثری ایفا کند و نه لزوماً بازیگری که فقط پشتوانه سیاسی ایجاد کند. به این معنی که حتی ایجاد پشتوانه سیاسی نیز نیازمند توان اقتصادی بالا است. موضوعی که گیلپین نیز به آن توجه داشت (Schutte, 2021: 2). از سوی دیگر شاید هر دو بازیگر یک وجه مشترک بارز داشته باشند و آن اینکه تعریف دقیقی از منافع حیاتی، ضروری و مهم خود ندارند و تا حدود زیادی بسیاری از موضوعات داخلی و منطقه‌ای را وارد حوزه حیاتی و امنیتی کرده و در نتیجه قدرت چانه‌زنی را کاهش داده‌اند.

راهکار ۳: پرهیز از ورود به خط‌قرمزها: با این معنی که هر دو بازیگر

تا حدود زیادی از خط قرمزهای یکدیگر آگاهی دارند. بنابراین اگر سیاست را به صورت کلی در حالت اعلانی و اعمالی در نظر بگیریم حداقل در حالت کلامی و اعلانی باید از ورود به خط قرمزها پرهیز کرد. هرچند در عمل سیاست زیرکانه‌تر باشد، اما خویشتن‌داری در بیان نظرات به صورت صریح می‌تواند در حالت حداقلی تنش‌ها را کاهش دهد. از سوی دیگر، حمله به خطوط قرمز بازیگر مقابل ممکن است احتمال افزایش اتحاد و ائتلاف را در پی داشته باشد. بنابراین می‌تواند بازیگری را به صورت کلی در حالت انزوا قرار دهد که تا حدود زیادی می‌شود به تلاش‌های عربستان سعودی برای منزوی کردن ایران با استناد به ادعاهای خود ایران اشاره کرد که با عنوان دخالت ایران در سیاست داخلی کشورهای منطقه از سوی عربستان مطرح و به نشست‌ها و دیدارهای متعددی با موضوع ایران منجر شد که در حالت حداقلی بازیگران بی‌طرف را راضی به حمایت از اتحاد علیه ایران می‌کند (Almezaini and others, 2020: 13-15).

راهکار ۴: درک مشترک دو بازیگر از تقسیم ضمنی حوزه نفوذ منطقه‌ای و دادن اطمینان به عدم ورود به حوزه نفوذ بازیگر رقیب: این نکته نیز در راستای پذیرش خطوط قرمز به این مسئله اشاره دارد که هر دو بازیگر می‌توانند به درک ضمنی از حوزه نفوذ یکدیگر دست یابند. به این معنی که ایران باید بداند یمن به عنوان مهم‌ترین حوزه نفوذ تاریخی عربستان مطرح بوده است (Dogan-Akkas, 2021: 721-723). به صورتی که با مصر حاضر به چالش بر سر یمن شده است. از سویی، عراق به عنوان کشوری که بیشترین مرز را با ایران دارد و همواره ایران تهدیداتی را از این ناحیه احساس کرده است، به عنوان یکی از خطوط قرمز ایران محسوب می‌شود که پس از سال ۲۰۰۳ با سرنگونی صدام تا حدود زیادی ایران و شیعیان عراق فعالیت خود را افزایش داده‌اند. بنابراین فضا برای فعالیت عربستان بسیار محدودتر به نظر می‌رسد. هرچند عربستان می‌کوشد از مسیرهای مختلف سبب کاهش نفوذ ایران در عراق شود؛ توفیق چندانی نداشته است. عراق به عنوان اولویت اول سیاست خارجی ایران مطرح بوده است. هرچند که سوریه هم اهمیت زیادی دارد، اما عراق به دلایل ژئوپلیتیکی و هم‌مرزی اهمیت درخور توجهی برای ایران دارد.

راهکار ۵: حرکت از حوزه سیاست سفلی به تعبیر واقع‌گرایانه به سیاست علیا؛ به معنی تفاهم برای شروع تعامل بر سر موضوعات خردی که هر دو طرف حساسیت کمتری دارند، مانند موضوعات اقتصادی به‌ویژه در قالب اوپک و مسئله حج و ازسرگیری فعالیت کنسولگری ایران در جدده به سمت موضوعات امنیتی و تلاش برای دستیابی به فهم مشترک از مشکلات امنیتی در گام اول و حل آن‌ها در گام دوم. به بیان دیگر طبیعی است که نمی‌توان سطوح کاهش تنش را از موضوعات حاد امنیتی آغاز کرد. برای نمونه، یمن، عراق و سوریه به‌عنوان موضوعات مورد توجه نمی‌تواند به یک‌باره پس از دوره‌ای تنش و قطع روابط در دستور کار قرار بگیرد. حرکت از موضوعات خرد به سطح کلان ممکن است در پیش‌زمینه‌ها کاهش تنش را فراهم کند تا بتوان بر سر موضوعات حساس‌تر به درک متقابل دست‌یافت. اینکه روابط ایران و عربستان با توجه به موانعی که ذکر شد، روابطی پرتنش و چالش‌برانگیز است (Nadeem Mirza, Abbas and Qaisrani, 2021: 6) به‌صورت پیش‌فرض مطرح می‌شود بنابراین هدف عمدتاً کاهش تنش و تضعیف حلقه‌های اتحاد علیه ایران بوده است. به همین دلیل، امکان حل مناقشات میان دو کشور به‌صورتی که منجر به روابط گرم و گسترده شود تقریباً بعید به نظر می‌رسد. البته با توجه به اختلاف میان آل ثانی در قطر و آل سعود تا حدودی شرایط ممکن است به نفع ایران تغییر و گسستی در صف اتحاد علیه ایران ایجاد کند که در این صورت موضع ایران را در قبال چانه‌زنی با ریاض فعال‌تر می‌کند.

راهکار ۶: استفاده از مبادی و مجاری رسمی به‌جای مبادی غیررسمی: این مسئله شامل استفاده از دیپلماسی رسمی به‌جای اهرم فشار، جلوگیری از تسری موضوعات سیاسی میان دو کشور به سطوح اجتماعی و استفاده از چرخشگاه تاریخی برای کاهش تنش بوده است. به‌صورت کلی، یکی از مهم‌ترین ابزارهای این بازیگران استفاده از اهرم فشار در وهله اول علیه یکدیگر و استفاده بسیار ضعیف از مراجع و مبادی رسمی بوده است (Vakil, Quilliam, 2021: 40). هر دو کشور کوشیده‌اند تا بیشتر به‌جای حل مشکلات به‌صورت مستقیم با تحمیل فشار دیگری را وادار به تصمیم‌گیری متفاوت کند. استفاده از اهرم فشار

به دلیل مبهم و نامعلوم بودن می‌تواند موضوع اتهام از سوی بازیگران قرار گیرد. به این معنا که هرگونه حادثه‌ای را به بازیگر مقابل ارتباط داد، چراکه زمینه بدبینی متقابل به همراه نامشخص بودن منبع فشار زمینه را برای چنین شرایطی ایجاد می‌کند که در این مسیر رسانه اهمیت دارد.

از سوی دیگر، هر دو بازیگر چرخشگاه تاریخی که می‌توانست کاهش تنش را موجب شود از دست داده‌اند که بخشی ناخواسته و بخشی خودخواسته بوده است. نقاط عطف لزوماً حادثه‌ای بزرگ در روابط محسوب نمی‌شود، بلکه ارسال یک پیام تسلیت به موقع نیز هرچند در ابتدا بسیار کوچک به نظر می‌رسد، می‌تواند مهم باشد. در نهایت باید گفت انتقال بخش گسترده‌ای از مسائل سیاسی بین دو دولت به سطوح جامعه ایران و عربستان زمینه را برای کنترل تنش‌ها کاهش داده است. بنابراین باید تا حدود زیادی از عمومی کردن تنش‌ها جلوگیری کرد. به‌صورتی که مسئله سفارت عربستان در ایران در نتیجه تسری بحران سیاسی میان دو کشور به سطوح اجتماعی بوده است. با وجود این، به نظر می‌رسد سطوح اجتماعی جامعه عربستان و ایران به سطح بالایی از تنش و شکاف رسیده‌اند. به‌صورتی که با نگاهی گسترده به اظهار نظرات ایرانیان در زمینه خبرهایی در خصوص عربستان و به‌صورت شدیدتر اظهار نظرات تند کاربران عربستانی در خصوص خبرهای ایران در می‌یابیم که تنش در سطوح اجتماعی در حال افزایش است که این مسئله مدیریت بحران میان دو کشور را دچار تردید می‌کند.

نتیجه

روابط ایران و عربستان به مرور زمان به رابطه‌ای پیچیده با شکاف‌های متراکم تبدیل شده است. این شکاف در روابط، هم در سطوح نخبگان سیاسی و هم در سطح عمومی موجب شده است نوسان، مهم‌ترین متغیر روابط دو کشور باشد. در این مسیر چند تحول، چرخشگاه روابط بوده‌اند مانند انقلاب اسلامی ایران، حمله عراق به ایران، انفجار برج الخبر، سقوط صدام حسین، تحولات سال ۲۰۱۱، جنگ ائتلاف علیه یمن در مارس ۲۰۱۵ و رخداد سفارتخانه عربستان در

ایران. این رویدادها سبب شده‌اند تا بحران در روابط دو کشور متراکم‌تر و امید به حل آن‌ها دشوارتر شود. برخلاف بحران روابط قطر و عربستان که پیش از نهادینه‌شدن قطع روابط، حداقل در ظاهر به پایان رسید؛ برقراری روابط ایران و عربستان همواره در هاله‌ای از ابهام قرار داشته و نااطمینانی در مورد این مسئله افزایش یافته است. پاسخ این پرسش که آیا دو کشور به‌دنبال برقراری روابط و تنش‌زدایی هستند یا به‌دنبال روابط پایدار دوجانبه؟ می‌تواند تا حدود زیادی راهگشا باشد. حرکت از سیاست سفلی به تعبیر بوزانی به‌سوی سیاست علیا می‌تواند هموارکننده مسیر حل مسئله و برقراری روابط باشد. شکاف در سطوح نخبگان دو کشور به سطح عمومی جامعه سرایت کرده است که این موضوع تا حدود زیادی در نتیجه نبود روابط مناسب فراملی در دو کشور بوده است. ایجاد ارتباط میان دو جامعه تا حدود زیادی به فهم مشترک در سطوح نخبگانی از یکدیگر نیز می‌انجامد. در حال حاضر «برداشت‌ها» و «سوءبرداشت‌ها» از سوی نخبگان سیاسی دو کشور مهم‌ترین متغیر پایداری تنش بوده است. این موضوع، چیزی نیست که با گفت‌وگوهای سیاسی و قول اعتماد متقابل حل‌شدنی باشد. فرایند اعتمادسازی در روندی طبیعی و خودجوش و به‌وسیله ایجاد زمینه برای پیوند فرودولتی ایجاد می‌شود. از سوی دیگر، شناسایی دقیق خطوط قرمز هر کنشگر و رعایت آن یا در حالت حداقلی قابلیت چانه‌زنی بر سر آن به حل پایدار مسائل متقابل کمک می‌کند. برقراری روابط دیپلماتیک مهم‌ترین و تنها کانال رسمی است که اهداف مشترک را بدون سوء برداشت و واسطه انتقال می‌دهد. اگر روابط در سطح سفارتخانه‌ها برقرار شود و تعهد به برقراری و حفظ این کانال رسمی به‌صورت متقابل ارائه شود، می‌توان انتظار داشت که روابط باثباتی برقرار باشد.

References

1. Aghaei, Seyed Davood, Ahmadian, Hassan (2009), “Relations between the Republic of Iran and Saudi Arabia; Fundamental Challenges and Opportunities Ahead “, Quarterly Journal of Politics, Journal of the Faculty of Law and Political Science, Volume 40, Number 3.[in Perersian]
2. Almezaini and others (2020), Fostering a anew security Architecture in the Middle East, Foundation for European Progressive Studies. [in Perersian]
3. Aras, Bülent, Kardaş, Şaban (2021), Geopolitics of the New Middle East: Perspectives from Inside and Outside, Journal of Balkan and Near Eastern Studies, 23:3, 397-402.
4. Astor, Avi, (2009) “Unauthorized immigration, securitization and the making of Operation Wetback”, University of Michigan.
5. Barzegar, Kayhan (2003), “Iran-Saudi Arabia Political Interactions after 9/11”, Strategy Quarterly, No. 27.
6. Beverley, M.E, (2005), Islamic Fundamentalism since 2945, New York, Congressional Research Service, January 13, 2010.
7. Bouzan, Barry and Oli Weaver (2009), Regions and Powers: The Structure of International Security, translated by Rahman Ghahraman-pour, Tehran, Institute for Strategic Studies.
8. Bozan, Bari, (1999) People, Government, Fear, Tehran, translated by the Institute for Strategic Studies.
9. Burke, David M. (March 2004), “Saudi Security: Challenges For The Post-Saddam Era,” Naval Postgraduate School, Monterey, California
10. Dogan-Akkas, Betul (2021), The UAE’s foreign policymaking in Yemen: from bandwagoning to buck-passing, Third World Quarterly, 42:4, 717-735.
11. Drissdell, Alasider and Welbeck, Gerald H. (2007), Political Geogra-

- phy of the Middle East and North Africa, translated by Mir Haider Valley, Tehran, Ministry of Foreign Affairs Publications, Fifth Edition. Ertugrul, Dogan (2012), “A Test for Turkey’s Foreign Policy: The Syria Crisis”, Turkish Economic and Social Studies Foundation (TESEV), at: <http://www.tesev.org.tr/Upload/Publication/fb7a88bd-36be-4ae8-b5c1->
12. Ebrahimifar, Tahereh (2002), “Patterns of Confidence Building in the Persian Gulf Region”, Office of Political and International Studies. [in Persian]
13. Friis, Karsten, (2000) “From Liminal to others: Securitizations through Myths”, A Journal of Network of Peace and Conflict Studies.
14. Graeger, Nina, (1996) “Environmental Security?”, Journal of Peace Research, vol.33, no.1.
15. Hajar, Sami (2002), “America in the Persian Gulf; Challenges and Perspectives”, translated by Abolghasem Rah-e Chamani, Abrar Contemporary International Studies and Research Cultural Institute, Tehran.
16. Hiro, Dilip (2008), “Winning Iraq without Losing to Iran”, available at: www.dailytimes.com.pk
17. Mottaqi, Afshin (2014), “Analysis of the grounds of incompatibility in Iran-Saudi Arabia relations based on structural theory”, Journal of Strategic Policy Research, Third Year, No. 12. [in Persian]
18. Nadeem Mirza, Muhammad, Abbas, Hussain, and Irfan Hasnain Qaisrani (2021), Structural Sources of Saudi–Iran Rivalry and Competition for the Sphere of Influence, available at: <https://journals.sagepub.com/doi/pdf/10.1177/21582440211032642>.
19. Ottaway, Marina, Nathan J. Brown, Amr Hamzawy, Karim Sadjadpour, and Paul Salem (2008), “The New Middle East,” Carnegie Endowment for International Peace.
20. Rabiee, Ali, (2004) National Security Studies, Tehran, Office of Po-

litical and International Studies.

21. Sadeghi, Hassan, Ahmadian, Hassan (2010), “Transforming the position of the Yemeni regions: facilities and challenges”, Strategy Quarterly, Year 19, Year 56. [in Perersian]
22. Sari al-Qalam, Mahmoud (1379), “Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran; Theoretical Review and Coalition Paradigm, Center for Strategic Research.
23. Schutte, Giorgio Romano (2021), The challenge to US hegemony and the “Gilpin Dilemma”, Revista Brasileira de Política Internacional, 64(1): e004, 2021.
24. Sheihan, Michael, International Security, (2009) Translated by Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi, Institute for Strategic Studies Publications.
25. Vakil, Sanam and Neil Quilliam (2021), Steps to enable a Middle East regional security process, Middle East and North Africa Programme, Chatham House. Research Paper. [in Perersian]
26. Zweiri, Mahjoob, Ehteshami, Anoushiravan (2007), “Iran and the Rise of it’sNeoconservatives: The Politics of Tehran’s Silent Revolution,” I.B.Tauris & Co Ltd.